

شام با آدری هیپورن

رمان

ریکا سرل

مترجمان: میلاد بابانژاد و الهه مرادی



نشر نون

ساعت ۷:۳۰ بعد از ظهر

آدری^۱ می‌گوید: «به ساعتی می‌شه که منتظریم.» کمی ناآرام به نظر می‌رسد، نوع بیان کلماتش درست در مرز عصبانیت قرار دارد. این اولین چیزی است که به آن فکر می‌کنم. نه به اینکه آدری هپبورن^۲ به مهمانی شام تولدم آمده، بلکه به اینکه آدری هپبورن عصبانی است.

موهایش بلندتر از آن چیزی‌اند که همیشه در ذهنم تصور می‌کردم. لباسی شبیه کت و شلوار زنانه پوشیده است؛ پاهایش زیر میز مخفی شده‌اند و برای همین، حدس زدنش کمی مشکل است. بالاتنهٔ مشکی با یقهٔ کرم‌رنگی به تن دارد که با سه دکمهٔ گرد بسته شده. کتس به پشت صندلی‌اش آویزان است.

قدمی به عقب برمی‌دارم. می‌خواهم از اتفاقاتی که در حال افتادن‌اند مطمئن شوم و هضمشان کنم. همه دور یک میز گرد، درست در وسط رستوران، نشسته‌اند. آدری رو به در نشسته، پروفیسور کانراد^۳ سمت راست و رابرت^۴ سمت چپش

1. Audrey

۲. Audrey Hepburn؛ متولد ۱۹۲۹، در گذشته در ۱۹۹۳، هنرپیشه و بشردوست بریتانیایی هلندی‌تبار، متولد بلژیک بود. وی با فیلم‌هایی چون بانوی زیبای من و صبحانه در تیفانی شناخته شده است. این هنرپیشهٔ باریک‌اندام و خوش‌پوش، به خاطر زیبایی فریبنده، ایفای نقش ماهرانه و در عین حال معصومانه‌اش در فیلم‌ها و اقدامات بشردوستانه‌اش برای کودکان نیازمند، شهرت داشت. هپبورن چهار بار نامزد جایزهٔ اسکار شد و در سال ۱۹۵۳، موفق به بردن جایزهٔ اسکار بهترین بازیگر نقش اول زن، برای بازی در فیلم تعطیلات رمی شد. - پانوشت‌ها از مترجمان است.

3. Conrad

4. Robert

هستند. توبیاس^۱ آن سمت رابرت و جسیکا^۲ هم سمت چپ او نشسته و بین جسیکا و توبیاس یک صندلی خالی وجود دارد که جای من است.

کانراد می‌گوید: «ما بدون تو شروع کردیم، سابرینا^۳». لیوان نوشیدنی‌اش را بالا می‌گیرد. نوشیدنی‌اش به‌رنگ قرمز تیره است، درست مثل نوشیدنی جسیکا. آدری نوشیدنی‌اش بدون یخ است، توبیاس ماء‌الشعیر جلویش است، اما رابرت چیزی سفارش نداده.

توبیاس ازم می‌پرسد: «می‌خواهی بشینی؟» صدایش کمی خش دارد و به‌نظرم، هنوز سیگار می‌کشد.

می‌گویم: «نمی‌دونم.» از اینکه می‌توانم کلمه‌ای به زبانم بیاورم، تعجب می‌کنم، چون این موقعیت واقعاً دیوانه‌کننده است. شاید دارم خواب می‌بینم. شاید هم دچار یکی از آن لحظات فروپاشی روانی شده‌ام. چشمانم را می‌بندم. شاید وقتی آن‌ها را باز کنم، فقط جسیکا پشت میز نشسته باشد، یعنی همان چیزی که موقع ورود به رستوران توقعش را داشتم. دلم می‌خواهد با سرعت، از در بزنم بیرون یا به دست‌شویی بروم و آب سرد به صورتم بپاشم تا مطمئن شوم که آن‌ها واقعاً همگی با هم، اینجا هستند و این رؤیا نیست.

توبیاس می‌گوید: «خواهش می‌کنم.» در صدایش کمی استیصال نهفته است. خواهش می‌کنم... این دقیقاً همان حرفی بود که قبل از رفتنش، استفاده کرده بودم: خواهش می‌کنم... آن زمان، این حرف تغییری در تصمیمش ایجاد نکرده بود. این را یادم آمد چون نمی‌دانم چه کاری باید انجام دهم. چون کانراد لیوانش را دوباره پر می‌کند و چون نمی‌توانم همین‌طور اینجا بایستم.

می‌گویم: «این اتفاق‌ها داره من رو دیوونه می‌کنه. اینجا واقعاً چه خبره؟»

آدری می‌گوید: «تولدته.»

کانراد می‌گوید: «من عاشق این رستورانم. توی بیست و پنج سال گذشته، اصلاً

تغییر نکرده.»

جسیکا می‌گوید: «می‌دونستی که من می‌آم. فقط یه چند نفر دیگه هم اضافه شدن.» با خودم فکر می‌کنم وقتی او رسیده اینجا، چه فکری کرده است. تعجب کرده یا خوشحال شده.

رابرت می‌گوید: «شاید بد نباشه بتونیم یه کم حرف بزنینم.»

توبیاس چیزی نمی‌گوید. همیشه، مشکل ما هم همین بود. همیشه، دلش می‌خواست سکوت حرف‌هایش را بزند. اشتیاقی که برای نشستن در کنارش دارم بر بی‌اعتمادی‌ام به این موقعیت غلبه می‌کند. می‌نشینم.

دور و اطرافمان در رستوران، شلوغ است، کسانی بدون توجه به اتفاقاتی که سر میز ما می‌افتند، دارند شام می‌خورند. پدری سعی در ساکت کردن فرزند کوچکش دارد و پیشخدمتی لیوان‌ها را پر می‌کند. رستوران کوچک است، شاید در مجموع، دوازده تا میز داشته باشد. دم در با گل‌های آدریسی تزئین شده است و ریسه‌ای چشمک‌زنان روی دیوار، که نزدیک سقف آویزان شده است، نوید تعطیلات کریسمس را می‌دهد. هر چه باشد، در ماه دسامبر و آخر سالیم.

می‌گویم: «به یه نوشیدنی احتیاج دارم.»

پروفسور کانراد دستش را به هم می‌زند. یادم می‌آید او سابقاً، درست قبل از اینکه کلاس را مرخص کند یا پروژه بزرگی به بچه‌ها بدهد، همیشه این کار را می‌کرد. با این کارش، شاگردانش را آماده می‌کرد. «من این همه راه از کالیفرنیا واسه این رویداد خوب اومدم. حداقل، می‌تونم بهم بگی الان چی کارها می‌کنی. اصلاً نمی‌دونم آخرش چی کاره شدی.»

پرسیدم: «می‌خواهین از زندگی من بدونین؟»

جسیکا با ناراحتی، چشمانش را می‌چرخاند و می‌گوید: «یه کم ارتباط برقرار کردن یاد بگیر.»

پروفسور کانراد در حرکتی نمایشی، دستش را از ناراحتی، روی سینه‌اش می‌گذارد.

1. Tobias
2. Jessica
3. Sabrina

۱. California؛ ایالتی در آمریکا که مرکز آن لس‌آنجلس است.